

از گوشه و کنار

● پای درد دل مترجم حرفه‌ای

چندی پیش، آقای راجر، رئیس شرکتی که سابقاً به عنوان مترجم در آنجا کار می‌کردم به من تلفن زد. این شرکت را مدتها پیش با این هدف که برای خودم مستقل کار کنم ترك کرده بودم و تماس من با آقای راجر قطع شده بود. آقای راجر می‌گفت احتمال دارد قراردادشان را با شرکتی که سابقاً کارهای ترجمه آنها را من انجام می‌دادم تمدید کند و می‌خواست بدانم حاضرم دوباره با آنها همکاری کنم. از پیشنهاد آقای راجر استقبال کردم و باتوجه به کسادی بازار و روابط قدیم کمترین قیمت ممکن را برای هر کلمه پیشنهاد کردم. آقای راجر مکثی کرد. معلوم بود که دارد محاسبه می‌کند. بعد پرسید: «حرف اضافه و حرف تعریف را هم کلمه به حساب می‌آوری؟» من هم بلافاصله و جدی گفتم: «می‌توانم آنها را به حساب نیاورم به شرط اینکه در ترجمه هم حذفشان نکنم.»

صحبت با آقای راجر مرا یاد مترجمی انداخت که قبل از من در شرکت ایشان کار می‌کرد: آقای جان مارتینسن که در دهه هفتاد در عرصه ترجمه در پاریس نامی پرآوازه بود. در اولین جلسه که با او ملاقات کردم وعده داد که اتاق کارش را که آن روزها تنها یک ماشین تحریر دستی و دو جلد فرهنگ لغت Harrap در آن بود به من نشان بدهد. زودتر از قرار به محل کارش که بخش بین‌المللی شرکت بود رفتم. امیدوار بودم فرصتی پیش بیاید تا واژه‌نامه‌های شخصی او را از نزدیک ببینم. وقتی وارد محل کارش شدم، توجهم به صدای خش‌خش پست مبل جلب شد و ناگهان صورت اصلاح‌نشده جان بین دو گلدان بزرگ پیدا شد. مرا که دید از درون یک کیسه خواب نامرتب بیرون آمد و مسواک به دست به سرعت به طرف دستشویی دوید. بعدها فهمیدم که این صحنه هر روز ساعت هشت صبح تکرار می‌شود.

علت شهرت جان در پاریس آن زمان چند چیز بود. (او در شرکت آقای راجر پاره وقت کار می‌کرد و نیمی دیگر از وقت خود را برای شرکت‌های دیگر ترجمه می‌کرد.) او احتمالاً تند دست‌ترین مترجمی بود که پاریس به خود دیده بود. درواقع چندین ماشین‌نویس که مجبور شده بودند با او کار کنند به علت ناراحتی عصبی به بخش‌های دیگر منتقل شده بودند. زبان مادری جان انگلیسی بود ولی او به زبان فرانسه مثل زبان مادری‌اش تسلط داشت. برای دشوارترین اصطلاحات فنی به سهولتی باور نکردنی معادل پیدا می‌کرد. این توانایی بی‌نظیر او به اضافه ترس از بیکار شدن او را شب و روز به میزش چسبانده بود. تنها مواقعی که از پشت میزش بلند می‌شد زمانی بود که برای فرار از مالیات به منزلی جدید نقل مکان می‌کرد. بالاخره فشار کار سبب شد از مترجمی دست بکشد. یک روز وقتی مطلبی را که ترجمه کرده بود بازبینی می‌کردم متوجه شدم در ترجمه عبارات *difficultés économiques* به جای کلمه *economic* کلمه *economical* را به کار برده. وقتی این مطلب را به او گفتم بسیار آندوهگین شد. هرقدر به او گفتم این قبیل خطاها طبیعی است تسکین نیافت و مرتب تکرار می‌کرد که توان خود را از دست داده و دیگر هرگز با قدرت سابق نمی‌تواند ترجمه کند. بالاخره اداره مالیات رد او را پیدا کرد و او هم مجبور شد به وطن خود برگردد.

تا دو دهه قبل مترجمان انگیزه چندانی برای بهبود توان نویسنده‌گی و فراگیری امور جنبی مربوط به حرفه خود نداشتند و همت آنها از یادگیری زبان فراتر نمی‌رفت. مدام نگران آینده شغل خود بودند. این نگرانی که امروز نیز در مقیاس کمتر وجود دارد به فرسایش زودرس قوای ذهنی منجر می‌شود که ممکن است با حرکتی وسواس آمیز که آن را می‌توان ناشی از روان‌رنجوری دانست همراه باشد. این بیماری گاه، مثل مورد جان، به شکل جنون کار کردن و حرص پول‌اندوزی ظاهر می‌شود و گاه به شکل بیماری متداول تری در مترجم بروز می‌کند که معمولاً کارفرماهای بی‌حوصله از آن می‌نالند: کمال‌گرایی وسواس آمیز.

بعضی از مترجمان دلبستگی افراطی به برخی کلمات دارند، (پادم هست مدیر ترجمه شرکتی هر کجا که می‌رفت واژه نامه تخصصی خود را که حاصل ده سال کار گروهی بود با خود می‌برد) و بعضی دیگر نمی‌توانند خود را راضی کنند معادل خاصی را بپذیرند و گاه کارفرماهای خود را هفته‌ها بلکه ماهها منتظر نگه می‌دارند تا به معادل مناسب دست یابند. بدترین نمونه این قبیل مترجمان فردی است که زمانی رئیس من بود. شخصیت این آقا خیلی شبیه شخصیت عمو کاستیا یکی از قهرمانان رمان بیهودگی نوشته ویلیام گرهاردی است. عمو کاستیا همیشه در آرزوی نویسنده شدن است اما هیچگاه چیزی نمی‌نویسد: «چطور می‌توانم اندیشه ام را بیان کنم درحالی که میدانم وقتی افکار عالی ام به روی کاغذ می‌آید ناگزیر به اندیشه‌هایی نازل بدل می‌شود». رئیس سابق من هم عیناً چنین طرز فکری در مورد ترجمه داشت. زیردستانش روی متون «بی نقص» عرق می‌ریختند و جان می‌کنند و بالاخره هم ترجمه‌هایی «پرنقص» تحویل می‌دادند، درحالی که کار او فلسفه بافی درمورد کلمات و ترجمه بود و بدین ترتیب با ننوشتن انشا مرتکب غلط نمی‌شد و اعتبار خود را بی‌جهت به مخاطره نمی‌انداخت.

این گونه خودپسندی عجیب و غریب که برخی از مترجمان قدیمی تر از آن به منزله وسیله‌ای برای صیانت نفس استفاده می‌کنند در زندگی خصوصی آنها نیز تأثیر می‌گذارد. یک روز یکی از همکاران با ناراحتی زیاد ماجرای را که برایش اتفاق افتاده بود تعریف می‌کرد. این خانم بدون توجه به چراغ قرمز از چهارراه می‌گذرد و افسر پلیس او را متوقف می‌کند. ایشان از روی عادت اعتراض می‌کند و امیدوار است که با این کار افسر را وادارد که جریمه ننویسد. بالاخره افسر برگ جریمه را به دست او می‌دهد و او بی‌آنکه متوجه باشد شروع می‌کند به ویرایش متن جریمه و اغلاط افسر را با صدای بلند گوشزد می‌کند. بعد که سرش را از روی برگ بلند می‌کند می‌بیند افسر با عصبانیت به او چشم دوخته است و بالاخره این دفعه مجبور می‌شود جریمه را بپردازد.

بیماری دیگر که میان مترجمان بسیار شایع است این است که برخی مترجمان به کار گل تن درمی‌دهند و برای کار و شأن خود ارزش چندانی قایل نیستند. یکی از همکارانم، کارول، نمونه بارز این مترجمان «هرکاره» است. او هرگز به هیچ پیشنهادی نه نمی‌گوید، حالا کار هرچه می‌خواهد سخت و تکراری و خسته کننده باشد. می‌تواند یک هفته تمام صرف ترجمه اقلام فهرستهای طولانی کند و بعد در تعطیلات پایان هفته دفتر هشتاد صفحه‌ای راهنمای قفسه‌های برقی را ترجمه کند و صبح دوشنبه آن را تحویل بدهد. ناتوانی کارول در تثبیت خود به عنوان مترجم باعث شده که مثل مرتاضها زندگی کند و به پیشنهادهای جورواجور کارفرماها که با هر نرمش او غیرمنطقی تر می‌شود تن در بدهد. از همه مهمتر این که روش کارول آینده شغلی او را نیز به مخاطره انداخته است. هیچ وقت ترجمه‌ای را با کیفیت مطلوب انجام نمی‌دهد و در نتیجه هرگز کار خوب به او پیشنهاد نمی‌شود. او تنها خانمی است که هنگام تمیز کردن یخچالی که به برفک زدای خودکار مجهز است سرما می‌خورد، تعجبی هم ندارد. هفت شب

تا صبح پشت کامپیوتر نشستن نتیجه اش همین است. از دیگر بیماریهای اسف انگیز و مزمن مترجمان فرورفتن در رویاهای یافتن کار بهتر است. بررسی های معتبر نشان می دهد که اکثر کسانی که به حرفه مترجمی اشتغال دارند آن را سکوی کاری آبرومندانه تر تلقی می کنند. و متأسفانه تعداد بسیار کمی از ما از چنین سکوی پرواز می کنیم. (بخشی از مقاله خانم مارگریت دولاکس که در شماره اوگ مجلد هفتم مجله Language International سال ۱۹۹۵ به چاپ رسیده است)

● ترجمه ماشینی بی نیاز از ویرایش نیست

امروزه کمتر صاحب نظری احتمال می دهد که ماشین ترجمه روزی بکلی جای مترجم را بگیرد، اما در ترجمه برخی از انواع متون ماشینهای ترجمه سالهاست که به مترجم کمک می کنند. هم اکنون برنامه های متعددی برای ترجمه انواع متون، بیشتر متون علمی، از زبانی به زبان دیگر در بازار وجود دارد. با توجه به نوع متن و خصوصیات و کیفیت برنامه طراحی شده، سرعت و دقت ماشینها متفاوت است، اما معمولاً ترجمه ها، به نسبت کم یا زیاد، به ویرایش نیاز دارند. برای مثال ممکن است ماشینی با سرعت ۲۰۰۰۰ کلمه در ساعت ترجمه کند، ولی با در نظر گرفتن زمانی که برای ویرایش ترجمه صرف می شود، سرعت به ۱۵۰۰ کلمه در ساعت کاهش پیدا کند که این سرعت چندین برابر سرعت ترجمه دستی است. برای آشنایی با کیفیت ترجمه ماشینی به نمونه زیر توجه کنید.

در اینجا ماشین متنی را که بخشی از یک قرارداد مقاطعه کاری است از آلمانی به انگلیسی ترجمه کرده و سپس ویراستار آن را ویرایش کرده است. (حداقل فایده ترجمه ماشینی این است که با قرار دادن پیش نویس اولیه ترجمه در اختیار مترجم، او را از کار خسته کننده نوشتن معاف می کند.)

متن اصلی

Treppenreparaturarbeiten.

Haupteingangsstufe an allen Gebäuden wie folgt reparieren:

1. Fußabstreiferrahmen sorgfältig komplett ausbauen.
2. Beschädigungen, die durch den Ausbau des Fußabstreifers entstanden sind, mit kunststoffvergütetem Zementmörtel ausbessern.
3. Risse in der Stufe auskratzen und mit kunststoffvergütetem Zementmörtel ausbessern.
4. Risse zwischen Stufe und Gebäude ca. 1 cm bis 5 cm breit auskratzen und mit kunststoffvergütetem Zementmörtel ausbessern.

ترجمه ماشینی

Stair repair work.

Main entrance step at all buildings such as follows repair:

1. Carefully completely expand door mat frame.
2. Repair damages which have resulted by developing the door mat with epoxy cement mortar.
3. Scrape rents in the level and repair with epoxy cement mortar.
4. Approximately scrape rents between level and building one CM broadly to 5 CM and repair with epoxy cement mortar.

ترجمه ویرایش شده

Stair repair work.

Repair main entrance step at all buildings as follows:

1. Carefully remove complete shoe scraper frames.
2. Repair damages which have resulted from removal of shoe scraper with epoxy cement mortar.
3. Scrape out cracks in step and repair with epoxy cement mortar.
4. Scrape out cracks between step and building approx. 1 cm-5 cm wide, and repair with epoxy cement mortar.

● ترجمه در عین پای بندی، هنر است.

یکی از خصلتهای زبان این است که به ما امکان می دهد اندیشه ای واحد را به صورتهای متعدد بیان کنیم، صورتهایی که واژه ها یا ترتیب واژه ها یا ساختهای دستوری آنها با یکدیگر متفاوتند. با این حال اگر عمیق تر به این صورتهای متعدد نگاه کنیم درمی یابیم هیچ دو صورتی دقیقاً مترادف نیستند یعنی نمی توان در متنی یکی را به جای دیگری نشانند. هر دو صورت لااقل از یک جهت با هم تفاوت دارند. برای مثال کلمات متفاوت معانی ضمنی متفاوتی در ذهن خواننده ایجاد می کنند و یا کلمات آغازین دو صورتی که در آنها ترتیب واژگان تفاوت دارد بر عناصری متفاوت از جمله تأکید می کنند. نمونه زیر بخش آغازین شعر «آلباتروس» (مرغ دریایی عظیم الجثه) اثر بودلر است که هفت مترجم به هفت صورت متفاوت به انگلیسی ترجمه کرده اند. مقایسه این ترجمه های متفاوت که از متن واحد صورت گرفته، بهترین گواه این ادعاست که ترجمه هنر است، هنری ظریف و دشوار.

*Souvent, pour s'amuser, les hommes d'équipage
Prennent des albatros, vastes oiseaux des mers,
Qui suivent, indolents compagnons de voyage,
Le navire glissant sur les gouffres amers.*

بسا اوقات - جانشوان، تا سرگرم شوند
مرغان دریایی، این پرندگان گشوده بال را می گیرند
که همسفرانی کاهل اند و کشتی لغزان
بر مفاکهای تلخ را دنبال می کنند

1. Often to amuse themselves, the men of the crew trap albatrosses, the great sea-birds, that follow the ship slipping over the bitter deeps, like idle travelling companions. (A. Hartley)

2. Often, for their amusement, sailors catch albatross, those vast birds of the sea, indolent companion of their voyages, that follow the ship gliding across the bitter depths. (F. Scarfe)

3. In order to amuse themselves, the members of the crew often catch albatrosses, those huge sea-birds which, as indolent companions on the voyage, follow the ship gliding over the bitter depths. (I. F. Finlay)

4. Sometimes, sailors to amuse themselves
catch albatrosses, great birds of the sea,
which as companions follow indolently
the vessel gliding over bitter gulfs. (C. F. MacIntyre)

5. Sometimes for sport the men of loafing crews
Snare the great albatrosses of the deep,
The indolent companions of their cruise
As through the bitter vastitudes they sweep. (R. Campbell)

6. In sport a vessel's crew will often take
The mighty albatross, who on the breeze
Doth idly sail and follow in the wake
Of ships that glide upon the bitter seas. (A. Conder)
7. Often, as an amusement, crewmen
Catch albatrosses, huge birds of the sea,
Who follow, indolent companions of the voyage,
The ship gliding over the salty deeps. (W. Fowlie)

● ادعای مارك تواین!

مارك تواین معتقد بود رمان او با عنوان *The Celebrated Jumping Frog of Calaveras County* به این دلیل در فرانسه توفیقی نیافت که بد ترجمه شده بود. او در اثبات ادعای خود ترجمه فرانسوی را به انگلیسی ترجمه معکوس کرد!

متن اصلی

“Now, if you're ready, set him alongside of Dan'l, with his fore paws just even with Dan'l's, and i'll give the word.” Then he says, “One-two-three-git!” and him and the feller touched up the frogs from behind, and the new frog hopped off lively, but Dan'l give a heave, and hysted up his shoulders-so-like a Frenchman, but it warn't no use.”

ترجمه معکوس از فرانسوی

“Now if you be ready, put him all against Daniel, with their before-feet upon the same line, and I give the signal” — then he added: “One, two, three - advance!” Him and the individual touched their frogs by behind, and the frog new put to jump smartly, but Daniel himself lifted ponderously, exalted the shoulders thus, like a Frenchman—to what good?”

● درباره «را»

دکتر محمد دبیر مقدم مقاله تحقیقی مفصلی دارند با عنوان «را» در زبان فارسی^۱. در مقدمه مقاله ایشان از قول گرنوت ویندفور استاد زبان شناسی فارسی دانشگاه میشیگان نقل می کند که بعید است بتوان تکواژی را در زبان فارسی یافت که به اندازه «را» مورد تبع فنی و دقیق قرار گرفته باشد. در ادامه مقدمه ایشان می گوید: «هنوز هیچ قاعده ای پیدا نشده که مجموع کاربردهای تکواژ «را» را دربر گیرد و به تمامی آنها و نیز به مواردی که در آنها مفعول بدون «را» به کار می رود توجه نماید». فقط توصیف دستوری «را» نیست که برای زبان شناسان و دستورنویسان دشوار است، کاربرد «را» در نوشتار نیز هیچگاه برای نویسندگان و مترجمان مبتدی خالی از دشواری نبوده است. درباره نحوه کاربرد «را» در دستورهای سستی زبان فارسی نظریاتی ارائه شده که در اینجا برخی از آنها را از مقاله دکتر دبیر مقدم نقل می کنیم. پرویز ناتل خانلری^۲ در بحث کوتاهی درباره کاربرد «را» با موصوف در ساخت موصولی می گوید: در نوشته های معاصران اغلب به عباراتی از این قبیل برمی خوریم: «داستانی را که او برای

۱- دبیرمقدم، محمد. ۱۳۶۹، «پیرامون 'را' در زبان فارسی» مجله زبان شناسی، سال هفتم، شماره اول، ص ۶۰-۲.

۲- خانلری، پرویز. ۱۳۵۱، دستور زبان فارسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

من حکایت کرد بسیار غم انگیز بود^۱ یا «مردی را که در راه دیدم دوست قدیم من بود». واقعه قصد جان او را که احمد لرنمود در سال ۸۳۰ اتفاق افتاد. (از سعدی تا جامی - ص ۴۱۴)

در این گونه عبارتها آوردن را علامت مفعول صریح غلط است زیرا کلمه ماقبل آن (داستان - مرد - واقعه). اگرچه در جمله ناقص مقدم مفعول واقع شده است، نسبت به فعل اصلی عبارت که در جمله مکمل آمده است فاعل یا مسندالیه محسوب می شود؛ و اگر به اعتبار جمله اول علامت مفعول در دنبال آن بیاوریم ارتباط آن با فعل اصلی از میان می رود.

در نوشته های استادان قدیم نظم و نثر نیز همیشه در این موارد علامت مفعول حذف شده است. مثال از قابوس نامه: «هر بنده که از بهر خلوت و معاشرت خری، باید که معتدل بود.» (قابوس نامه - چاپ لیوی، ص ۶۳)

آوردن لفظ را در این گونه عبارات فقط وقتی بجاست که کلمه برای فعل ثانی و اصلی نیز مفعول واقع شود. مانند: «مردی را که در راه دیدم اسیر کردم» یا «داستانی را که برای من حکایت کرد به دیگران بازگفتم.»

در این صورت حتی اگر کلمه ای که نسبت به فعل اصلی عبارت مفعول است نسبت به فعل اول فاعل یا مسندالیه باشد، باز علامت مفعول صریح با آن باید آورده شود. مثال: «داستانی را که بسیار غم انگیز بود برای او حکایت کردم» یا «مردی را که خویش من بود در راه دیدم.»

استاد ابوالحسن نجفی در مقاله کوتاهی تحت عنوان «را» پس از فعل^۳ ادعا کرده است:

«... عبارت زیر که نظایر آن هر روز بارها از رادیو و تلویزیون شنیده می شود غلط است: 'دلیر مردان ارتش جمهوری اسلامی ایران ارتفاع باباهادی که مدت هفت سال در دست نیروهای بعثی بود را به تصرف خود درآوردند' و به جای آن باید گفت: '... ارتفاع باباهادی را که مدت هفت سال در دست نیروهای بعثی بود به تصرف خود درآوردند.'»

در متون معتبر ادبیات فارسی نیز استعمال «را» دقیقاً به همین صورت بوده، یعنی بی فاصله پس از مفعول صریح می آمده است... (ص ۱۹). نویسنده مقاله سپس چندین مثال از منابع مختلف فارسی ذکر می کند که در اینجا تنها یک مورد آن نقل (همان صفحه) می گردد:

(۳۹) آن موجود را که وجود او به خود است واجب الوجود خوانند... و آن موجود را که وجود او به غیر است ممکن الوجود خوانند (نظامی عروضی، چهارمقاله، چاپ محمد معین، تهران ۱۳۳۴، ص ۷).

استاد نجفی معتقد است «... استعمال 'را' پس از فعل نه در متون قدیم و متأخر فارسی سابقه دارد و نه مربوط به گفتار روزمره مردم است» (همان صفحه).

علی اشرف صادقی^۴ ضمن بررسی کاربردهای مختلف «را» نظریاتی ابراز می کند که اهم آنها به شرح زیر است.

صادقی معتقد است که نقش اصلی «را» نمایاندن مفعول است و اضافه می کند که هرگاه مفعول معرفه و

۳- نجفی، ابوالحسن. ۱۳۶۶، «را» پس از فعل، نشر دانش، سال هفتم، شماره ششم.

۴- صادقی، علی اشرف. ۱۳۲۹، «را» در زبان فارسی امروز، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش مسلسل ۹۳، ص ۲۲-۹.

معین باشد یا منفرد بودن آن در نظر باشد، همچون احمد علی را تنها یافت (ص ۱۲)، و او را نگاه می‌دارم (همان صفحه) هیچگاه بدون 'را' استعمال نمی‌شود. در جمله غذا درست کرد (ص ۱۱)، مفعول با 'ی' نکره همراه است و از این رو بدون 'را' ظاهر می‌شود. به علاوه تقابلی غذایی درست کرد (ص ۱۱) و غذا را درست کرد (همان صفحه) نشان می‌دهد که 'را' به تنهایی می‌تواند مفعولی را معرفی کند. بنابراین، بخش عمده‌ای از پیام مقاله آن است که '... را' همیشه با مفعولهای معرفی همراه است و به علاوه در پاره‌ای از موارد، خود 'را' مفعول را معرفی می‌کند (ص ۱۸). وجود جملاتی همچون شب پیش را تا صبح بیدار مانده بود (ص ۱۸) که فعل آن لازم است و نیز جملاتی مانند ناهار را نان و پتیر بخورد (همان صفحه) که اگرچه فعل آن متعددی است اما مفعول صریح آن (یعنی نان و پتیر) بدون 'را' است و در آن قید (ظرف) زمان، یعنی شب پیش و ناهار با 'را' همراه است دالّ بر آن است که '... در اینجا لازم و متعددی بودن فعل تأثیری در استعمال 'را' ندارد' (ص ۱۷) بلکه وجود چنین مواردی یک بار دیگر ثابت می‌کند که 'را' علاوه بر نقش اصلی خود که نشان دادن مفعول صریح است گاهی برای معرفی کردن نیز به کار می‌رود، مثلاً استعمال آن منحصر به مفعول (به معنی اعم) است... (ص ۱۸). صادقی همچنین مواردی از استعمال 'را' در جملاتی همچون کارد را نیرو می‌بخشد (ص ۱۹) و مرغ زبان نفهم را که نمی‌توان نصیحت گفت (همان صفحه) مثال آورده و اظهار می‌دارد که در این موارد مفعول غیر صریح و یا بی واسطه با 'را' همراه گشته است و این کاربردها را '... کم و کهنه گرایانه و متعلق به زبان نوشتاری...' (همان صفحه) توصیف می‌کند. نکته مهم دیگری که صادقی مطرح می‌کند این است که '... گاهی اوقات 'را' با جزئی از جمله همراه است که مفعول صریح یا غیر صریح جمله نیست بلکه مضاف الیه جزئی از جمله (غیر از فاعل) یا مدخول یک وابسته ساز است که به دلایل سبکی نظیر تأکید در ابتدای جمله قرار گرفته و اغلب در بطن جمله ضمیری به آن برمی‌گردد' (ص ۲۰). جملات املاکم را میرزاتی به کارش می‌رسد (همان صفحه) و آقا کوچک را چقدر خرج تحصیلش کردم (همان صفحه) به عنوان شواهدی برای این دعا آورده شده است. 'در این مثالها... 'املاکم' و 'آقا کوچک' در واقع مضاف الیه... 'کار' و 'تحصیل' است که به علت تأکید و نشان دادن اینکه موضوع اصلی سخن درباره آنهاست در آغاز جمله قرار گرفته‌اند.' (ص ۲۱) صادقی این موارد را بخشی از فرایندی که '... دست‌نویسان آن را فک اضافه نامیده‌اند' (ص ۲۰) دانسته و اضافه می‌کند که 'این نوع طرز بیان در مورد موضوع (فاعل) هم به کار می‌رود: من دلم ثروت می‌خواهد [مشتق از دل من ثروت می‌خواهد]... ، مادر... جانش به لب آمده بود، [مشتق از جان مادر به لب آمده بود]... (همان صفحه). در پایان صادقی به مواردی اشاره می‌کند که در آن 'را با تعدادی از وابسته‌سازها قابل تعویض... است' (ص ۲۱). دو مورد از مثالهای مربوط به این نکته در زیر آمده است: 'دفاع کردن از ← ... را دفاع کردن: رساله‌اش را دفاع کرد. (ص ۲۲) و 'بر، به: مرهم گذاشتن بر (به) ← ... را مرهم گذاشتن: جای ریش را به نرمی مرهم گذاشت.' (همان صفحه).

● اهمیت زیبایی نثر در ترجمه متون علمی

مقدمه آقای ناتل خانلری بر فرهنگ تاریخی زبان فارسی را می‌خواندم، یاد گفته‌ای از دکتر فولادوند درباره اهمیت نثر در تألیف و ترجمه متون فلسفی و علمی افتادم. دکتر فولادوند در مصاحبه‌ای گفته است:

از بدو امر عاشق نثر فروغی شدم و هنوز هم در شگفتم که او چگونه توانسته است پیچیده‌ترین و مشکل‌ترین مفاهیم فلسفی را به این زیبایی و روشنی بیان کند... بخصوص در

ترجمه و نگارش مطالب فلسفی باید به نحوه بیان و پرداخت جمله‌ها هم توجه داشته باشیم. فروغی را ببینید که گاهی چگونه ایجاز می‌کند. احسان یارشاطر را در بحث از نقاشان امپرسیونیست ملاحظه کنید. ببینید چگونه با لطف و زیبایی افاده معنی می‌کند...

در هنگام خواندن مقدمه آقای خانلری ناخودآگاه توجهم از بحث به زیبایی نثر ایشان معطوف شد و دیدم دارم نوشته را دوباره می‌خوانم. در اینجا قسمتی از بحث ایشان را که درباره تحول معنی کلمه است نقل می‌کنم تا معلوم شود آیا با من موافقتی که در اینجا ایشان با سادگی، دقت، ایجاز و زیبایی، افاده معنی کرده است:



گذشته از این می‌دانیم که بیشتر الفاظ در طی زمان در دلالت بر معنی واحد ثابت نمی‌مانند و غالباً از معنی اصلی خود تجاوز می‌کنند و معانی مجازی یا فرعی می‌پذیرند. این تحول معنی که به صورت تشبیه و استعاره یا مجاز یا کنایه بیان می‌شود کم‌کم معانی تازه‌ای برای بعضی از الفاظ ایجاد می‌کند. این معانی تازه گاهی نتیجه انتقال لفظ از یک مفهوم حسی به مفهومی ذهنی یا عاطفی است. کلمه «سوختن» یک معنی حسی دارد، اما از این معنی تجاوز کرده و در عبارت «دل سوختن» مفهومی ذهنی یافته که برای بیان «شدت تأثر» به کار می‌رود.

گاهی لفظ از مفهوم عام به مفهومی خاص منتقل می‌شود. کلمه «شراب» به معنی عام نوشیدنی است اما در فارسی به مفهوم خاص «می» و «باده» انتقال یافته و معنی عام خود را از دست داده است. همچنین است کلمه

«شربت» که آن نیز از مفهومی عام به معنی خاصی که نوعی از نوشیدنی شیرین و گواراست اختصاص یافته است. گاهی نیز عکس این مورد دیده می‌شود. یعنی لفظ از معنی خاص به معنی عام انتقال می‌پذیرد. مانند کلمات «دیلم» و «هندو» که در شعر خاقانی به معنی «بنده» و «خدمتگزار» به کار رفته است. گاهی لفظی که بر علت دلالت می‌کرد به معلول اطلاق می‌شود. کلمه «زخم» در متون کهن فارسی به معنی ضربت به کار رفته، اما در ادوار بعد مفهوم نتیجه ضربت یعنی «جراحت» یافته و معنی نخستین آن فراموش شده است.

آنچه گفتیم اشاره‌ای بود به بعضی انواع تحول معنی الفاظ، یعنی لفظ ثابت می‌ماند و معنی تغییر می‌کند. عکس این امر نیز غالباً روی می‌دهد، یعنی مفهوم، چه حسی و چه ذهنی، ثابت می‌ماند اما لفظی که بر آن دلالت کرده منسوخ می‌شود و به جای آن لفظ دیگری رواج می‌یابد. کلمه «موزه» نوعی کفش بوده است که متروک شده و کلمات «نیم چکمه یا پوتین» یا الفاظ دیگری جای آن را گرفته است....